

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال سوم - شماره چهارم - زمستان ۸۹ - شماره پیاپی ۱۰

هنر سبکی بیهقی در توصیف داستان حسنک وزیر

(ص ۱۲۲ - ۱۰۳)

مرتضی چرمگی عمرانی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۸/۸

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۱/۶

چکیده:

صبغه ادبی و هنر سبکی که بیهقی در نوشتن کتابش بکار برده، آنرا در تمام آثار تاریخی زبان فارسی ممتاز کرده است. سعی نگارنده در این مقاله برآن بوده تا هنر سبکی بیهقی و بلاغت او را از حیث لفظ و معنا در ارتباط با شاهکار داستانهای تاریخ بیهقی و تراژدیترین داستان این کتاب، یعنی داستان حسنک وزیر بررسی کند. بیهقی در این داستان آنگاه که از شخصیت‌های مختلف سخن میگوید، نحوه بیانش سخت توأم با احتیاط و محافظه کارانه است. بهره‌گیری از آیات، احادیث، تلمیحات، تمثیلات، و انواع مجازها نیز از شگردهای مختلف بیانی و سبکی بیهقی برای پرداخت شخصیتهاست که نمونه‌هایی از این دست در داستان «پراب چشم» حسنک وزیر به چشم میخورد که ما در این مقاله به آن اشارتی خواهیم کرد. سوال اصلی پژوهش حاضر اینست که بیهقی با انواع ابزارهای بلاغی، زبانی و سبکی کوشیده است، بیگانه‌ی حسنک را به خواننده القا کند، نگارنده سعی کرده است این نکات و موارد سبکی را در این مورد خاص، با ذکر شواهد از داستان حسنک وزیر پیش روی پژوهندگان و علاقمندان قرار دهد.

کلمات کلیدی:

بلاغت، بیهقی، حسنک وزیر، تاریخ بیهقی، سبک بیهقی، هنر نویسندگی

۱ - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور نیشابور Email: momraniyasin@yahoo.com

مقدمه:

هر موضوع و فکر، شکل و قالبی برای تعبیر لازم دارد خوانندگان یک اثر ادبی از روی مطالعه و آشنایی باشکل اثر، معنی مورد منظور گوینده را میفهمند بعبارت دیگر فکر در قالب جمله مستتر است و جداگانه بیان نمیشود (بهار: ۱۳۷۳: ۱۷) همانگونه که پیشتر عنوان شد سؤال اصلی پژوهش حاضر، استفاده بیهقی از ابزارهای زبانی، سبکی و بلاغی برای دفاع از گرامیترین و دوست داشتنی‌ترین شخصیت داستانش یعنی حسنک وزیر میباشد. درباره شخصیت حسنک از زوایای مختلف نگریسته شده است و پژوهندگان زیادی از ابعاد گوناگون این داستان را مورد نقد و بررسی قرار داده اند. نگاهی به کتاب ارزشمند بیهقی پژوهی از دکتر احمد رضی گستره این تحقیقات را بر پژوهندگان روش‌تر می‌کند.

ما در این مقاله ابزارهای زبانی و سبکی که برخی از آنها جزء ویژگیهای نثر دوره بیهقی و برخی خاص اوست را آورده و نحوه کاربرد آن را در دفاع از حسنک بررسی میکنیم. اگر ما بر این باور باشیم که سبک محصول‌گرینش خاصی از واژه‌ها تعابیر و عبارات است، بیهقی در این داستان برای بیگناه جلوه دادن حسنک و رندی و شیادی دشمنانش از تعابیر و واژه‌های خاص زبانی و بلاغی همچون تمثیل، تلمیح، اطناب، توصیف، اغراق و سایر موارد سبکی برای این مورد استفاده میکند.

بنابراین از میان انواع مختصات که درین متون دیده میشود فقط برخی ارزش سبکی دارند یعنی در پدید آوردن سبک دخیلند این مختصات چه لفظی باشند چه فکری و چه ادبی باید مکرر باشند یعنی بسامد بالایی داشته باشند (شمیسا: ۱۳۷۴: ۲۹) مثلاً دفاع از مظلوم و بیان حقایق در تفکر بیهقی یک قاعده است و به انحاء مختلف بیان میشود این بیان حقایق و دفاع از مظلوم نکته‌ای مکرر و سبک‌آفرین در نثر بیهقی است. او این تفکر و قاعده را به انحاء مختلف بیانی، زبانی و لفظی آورده است.

سبک بیهقی سبک انحراف از نرم موجود در نثر فارسی رایج در قرن پنجم هجریست و ویژگیهای سبکی او شامل: کلمات مورد علاقه بیهقی، مضامین، فکر و اندیشه غالب در تاریخ بیهقی، نحوه بیان مطالب، ترکیبات ویژه و خاص، استناد به اشعار عربی و فارسی، استناد به آیات قرآن، احادیث و امثال، استفاده از استعاره و کنایه و تمام مختصات زبانی است، که بیهقی در این داستان، تمام این مختصات سبکی را در دفاع از حسنک و

مظلومیت او بکار برده است ما در ادامه مقاله فقط نکات سبکی را که بیهقی در مظلومیت حسنگ آورده ، با ذکر شواهد مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم:

- یکی از مختصات نثر بینابین اطنابست که بیهقی توانسته است از این ویژگی سبکی نهایت استفاده را بکند و جزئیات مطالب را بنویسند و مقصود خود را بخوبی بیان کند، فی المثل بیهقی در تمام روایات اخبار، وقایع و حوادثی که در خصوص مرگهای عادی و طبیعی و چه در زمینه اسارتها و در بند بودنها، مثله کردنها و به دار آویختنها و همه حوادثی که به مرگ و نیستی فردی شاخص و گروهی انبوه منتهی میشود، تنظیم گردیده همه جا از اول داستان آغاز میشود ؛ یعنی ابتدا شخصیت فکری و موقعیت اجتماعی فرد مشخص میشود فی المثل آنجا که میگوید: « و این بوسهل مردی امامزاده محتشم و فاضل و ادیب بود» (بیهقی: ۱۳۸۹؛ ۱۶۸) بیهقی هنوز سخنش را در باب خصلتهای ذاتی بوسهل تمام نمیکند و سخن خود را در شش سطر بعد ادامه میدهد و شرارتهای، زعارتهای، تضریبهای و سایر صفات رذیله بوسهل را بیان میکند و با بیان این اطناب، رذالت بوسهل و بیگناهی حسنگ را به خواننده گوشزد میکند.

برای نمونه :

«... این بوسهل مردی امامزاده محتشم و فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی موکد شده - و لا تبدیل لخلق الله - و با آن شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و ... این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آنگاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم - و اگر کرد ، دید و چشید - و خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می جنبانیدندی و پوشیده خنده میزدندی که نه چنانست» (همان : ۱۶۸).

ناگفته پیداست که بیهقی در ضمن بیان این صفات ، شخصیت بوسهل را نیز تحلیل روانشناختی میکند و او را فردی فرصت طلب، لاف زن و شرور و در عین حال غیر دلسوز معرفی میکند.

دیگر از کاربردهای اطناب درباره بیگناهی حسنگ ، وقتی است که امیرمسعود خواجه احمد حسن را گفت به طارم باید نشست که حسنگ را آنجا خواهند آورد تا آنچه خریده است جمله به نام سلطان قباله کنند . بیهقی در اینجا تمام موارد را با ذکر جزئیات از ابتدای

مجلس تا آنجا که بوسهل را طاق‌ت برسید و حسنک را قرمطی خواند، جزء به جزء، حرکات، نشست و خاستهای بوسهل، احوال حسنک و خواجه احمد حسن را بیان میکند و در خلال بیان این ماجرا، بیگناهی حسنک و دشمنی حاسدانش را به خواننده گوشزد میکند:

برای نمونه:

«... چون حسنک بیامد خواجه بر پای خواست، چون او این مکرمت بکرد همه اگر خواستند یا نه برپای خاستند، بوسهل زوزنی برخشم خود طاق‌ت نداشت برخاست نه تمام و برخویشتن می‌کشد. خواجه او را گفت: در همه کارها ناتمامی وی نیک از جای بشد... و خواجه بزرگ روی به حسنک کرد و گفت: خواجه چون میباشید و روزگار چگونه میگذارد گفت جای شکرست خواجه گفت: دل شکسته نباید داشت که چنین حالها مردان را پیش آید فرمانبرداری باید نمود به هرچه خداوند فرماید که تا جان در تن است امید صدهزار راحتست و فرجست. بوسهل را طاق‌ت برسید گفت خداوند را کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بردار خواهند کرد به فرمان امیرالمومنین چنین گفتن خواجه بخشم در بوسهل نگریست حسنک گفت: سگ ندانم که بوده است، خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند... اما حدیث قرمطی به ازین باید که او را بازداشتند بدین تهمت نه مرا و این معروفست... بوسهل را صفرا بجنید و بانگ برداشت و فرادشنام خواست شد. خواجه بانگ براو زد و گفت این مجلس سلطان را که اینجا نشسته ایم هیچ حرمت نیست ما کاری را گرد شده ایم، چون از این فارغ شویم این مرد پنج و شش ماه است تا در دست شماست... هرچه خواهی بکن. بوسهل خاموش شد و تا آخر مجلس سخن نگفت (بیهقی: ۱۳۸۹: ۱۷۴)

ایجاز:

یکی دیگر از ویژگیهای سبکی نثر بیهقی ایجاز و پرهیز از حشو و زوایدست بطوری که گاهی جملات او تنها در قالب عبارتهای فعلی یا فعلهای کوتاه و رسا بیان میشود، بیهقی ازین شیوه بخوبی توانسته است برای بیگناهی حسنک و پلیدی دشمنانش استفاده کند عبارت دیگر معنایی کثیر را در الفاظی اندک بگونه‌ای بیان کرده که خواننده ژرف بین ادامه مطلب را میفهمد.

برای نمونه:

و خواجه بوسهل زوزنی چند سالست تا گذشته شده است و به پاسخ آنکه از وی رفت گرفتار... هر چند مرا از وی بد آمد (همان: ۱۶۸) با تکیه بر «به پاسخ آنکه از وی رفت گرفتار»

و بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در خین امیر حسنگ یک قطره آب بود از رودی، فضل جای دیگر نشیند (همان: ۱۶۹) با تکیه بر «یک قطره آب بود از رودی»

لاجرم چون سلطان پادشاه شد این مرد بر مرکب چوبین نشست (همان: ۱۶۹) با تکیه بر «مرکب چوبین نشست»

پدرم (خواجه احمد حسن) گفت: بنوشتمی اما شما تباه کردید و سخت ناخوبست (همان: ۱۷۵) با تکیه بر «بنوشتمی».

کاربرد آیات، احادیث و اشعار در بیان تحلیل شخصیت افراد:

از ویژگیهای سبکی دیگر بیهقی در هنر نویسندگی که در این داستان نیز نمونه هایی از آن بدست داده، پروردن شخصیت‌های داستان با استفاده از آیات، احادیث، اشعار و امثله عربی و فارسی است. که بر غنا و تاثیر آن برخوردارند افزوده است این کاربرد علاوه بر زیبایی کلام از حیث لفظ، شخصیت درونی افراد زیرکانه تحلیل روانشناختی میشود و در ضمن آن ارزش و بزرگی حسنگ به خواننده القاء میشود. مضافا اینکه بیهقی در بیان گفتگو میان شخصیتها با استفاده از شیوه نقل قول مستقیم به وقایع داستان، زندگی و حیات بخشیده است. هنر او در این نقل قولهای مستقیم تناسب سخن با گوینده آنست. و در حقیقت خواننده از نحوه سخن با شخصیت درونی و لایه های پنهانی روان او آشنا میشود.

برای نمونه:

بوسهل مردی امامزده محتشم و فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی موکد شده - ولاتبدیل لخلق الله (سوره روم آیه ۳۰) که بیهقی با این آیه میخوهد بدطیبتی و تندخویی بوسهل را که باعث گرفتاریها و آزارها برای خود و برای دیگران شده بود، به خواننده القا کند و با این شیوه به زعارت و شرارت برجستگی میدهد بسیار مناسب برای توصیف شخصیتی چون بوسهل (محمدی: ۱۳۸۴: ۴۴) بیهقی با شرارت و زعارت مطلب را

پله به پله ، پایه به پایه بالا میبرد و با « موکد شده » آن را تثبیت میکند و اما با همه اینها فکر میکند که هنوز هم او را آنگونه که باید ، وصف نکرده پس با آوردن و « لا تبدیل لخلق الله » عمق فاجعه را به ما نشان میدهد و میگوید بوسهل این چنین آفریده شده و دردی که خدا داده چه درمانی میتواند داشته باشد .

یا:

مرد آن مردست که گفته‌اند العفو عند القدرة بکار تواند آورد (بیهقی: ۱۳۸۹: ۱۶۹)
 قَالَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
 (سوره ال عمران آیه ۱۳۴)

که مبین خشم و حسد بیش از حد بوسهل علیه حسنک و پایبند نبودن بوسهل به آداب شریعت یعنی عدم بخشش و ترحم در حال قدرت و برخشم خود بر نیامدنست.

و اشعاری همچون:

لَعْمَرَكَ مَا الدُّنْيَا بِدَارِ إِقَامَةٍ إِذَا زَالَ عَنِ عَيْنِ الْبَصِيرِ غَطَاؤُهَا ۱
 وَكَيْفَ بَقَاءِ النَّاسِ فِيهَا وَإِنَّمَا يَنْتَالُ بِأَسْبَابِ الْفَنَاءِ بَقَاؤُهَا

و شعر بسیار زیبای رودکی با مطلع:

به سرای سپنج مهمانرا دل نهادن همیشگی نه رواست
 (دیوان رودکی: ۱۳۸۵: ۷۰)

و شعر شاعر نیشابوری که در رثای حسنک گفته:

ببرید سرش را که سران را سر بود آرایش دهر و مُلک را افسر بود^۲
 گر قرمطی و جهود و یا کافر بود از تخت به دار بر شدن منکر بود

و داستان عبدالله زبیر ، همه و همه بیانگر قدرت بیهقی و هنر او در پروردن داستان و مؤثر کردن و تأکید آن در ذهن خواننده است و بیهقی با آوردن اشعار فوق و داستان عبدالله زبیر اوج تأثر و اندوه خود را از مرگ حسنک و در عین حال عزت و احترام نسبت به او را پس از مرگ به خواننده القا میکند.

شیوه‌های تزویر و حیلت سازی :

یکی دیگر از ویژگیهای زبانی تاریخ بیهقی ، در عصر غزنویانست . با توجه به اصطلاحات و واژه‌های متعدد موجود در تاریخ بیهقی چون : حيله ساختن، حيلت کردن، لطايف الحيل، چربک، تزویر، مکر، افتعال؛ عشوه دادن، غرور، غدر، نیرنگ ، تضریب، انتقام و تشفی که نمونه هایی از این واژه ها در داستان حسنگ مکرر آمده است و جالب اینکه اکثر این تضریبها به بوسهل زوزنی برمیگردد و بیهقی از خلال آن گفته‌ها بیگناهی حسنگ را بخوبی به تصویر میکشد.

برای نمونه:

او رفت و آن قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند(بیهقی : ۱۳۸۹ : ۱۷۸)
که چون بازجستی نبود کار و حال او را انتقامها و تشفی‌ها رفت(همان : ۱۶۹)
این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی(همان : ۱۶۸)
که قضای ایزد با تضریبهای وی موافقت و مساعدت نکرد(همان : ۱۶۸)
دو نکته زبانی دیگر نیز این تهمت ساختگی علیه حسنگ را توطئه ای بیش نمیداند و آن سخنی است که بیهقی میگوید: در آن روز و آن شب تدبیر بردار کردن حسنگ در پیش گرفتند و دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکان که از بغداد آمدند(همان : ۱۷۶) یا حسنگ را به پای دار آوردند.... و دو پیک را ایستانیده بودند که از بغداد آمده اند(همان: ۱۷۶)
فعل مرکب «راست کردند» و «که» تفسیری بعد از آن ، در اینجا مفید این معنی است که دو فرستاده ساختگی و مجعول به شکل و هیات فرستادگان خلیفه ترتیب دادند یعنی که از بغداد آمده اند. به هر روی بیهقی با حرف "که" توانسته است با کنایه ای صریحتر از آشکار، ساختگی بودن این تهمت را بازگو کند.

تکرار در ذکر جزئیات:

از دیگر ویژگیهای نثر بیهقی که در این داستان به کرات آمده است . تکرار و اصرار در بدام انداختن حسنگ و کشتن او که بیهقی با این ابزار سبکی و بلاغی (یعنی تکرار) ذهن خواننده را متوجه بیگناهی حسنگ و اصرار دشمنانش بویژه بوسهل در گناهکار بودن دارد.

برای نمونه:

از هرچه بوسهل مثال داد از کردار زشت در باب این مرد از ده یکی کرده آمدی و بسیار محابا رفتی (بیهقی: ۱۳۸۹: ۱۷۰)

و به بلخ درایستاد و در امیر دمید که ناچار حسنگ را بردار باید کرد و امیر بس حلیم و کریم بود (همان: ۱۷۰)

پس از این هم استاد حکایت کرد از عبدوس که چون بوسهل درین باب بسیار گفت (همان: ۱۷۰)

پس از این مجلس نیز بوسهل البته فرو نایستاد از کار (همان ص ۱۷۴)
بوسهل نزدیک پدرم آمد نماز خفتن: پدرم گفت چرا آمده ای؟ گفت نخواهم رفت تا آنگاه که خداوند بخشید که نباید رقعنی نویسد به سلطان در باب حسنگ بشفاعت، پدرم گفت بنوشتمی اما شما تباه کرده‌اید، و سخت ناخوبست (همان ۱۷۵)

توصیف:

از دیگر ویژگیهای سبکی است که ابوالفضل بیهقی توانسته است بخوبی از این ابزار سبکی در بیان عظمت و بزرگداشت حسنگ و خوار داشت بوسهل زوزنی استفاده کند.

برای نمونه:

و بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در خین امیر حسنگ یک قطره آب بود (همان: ۱۶۹)
توصیفات بیهقی از حسنگ آنگاه که او را از زندان به دادگاه می‌برند تا املاک و زمینهایش را به نام سلطان قباله کنند از توصیفات جاندار و زیبای این داستانست:

« ... و حسنگ پیدا آمد بی بند، جبهه ای داشت حبری رنگ با سیاه میزد، خلق گونه، دراعه و ردائی سخت پاکیزه و دستاری نیشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو در پای و موی سرمالیده درزیر دستار پوشیده اندک مایه پیدا میبود » (همان: ۱۷۳)

و یا آنگاه که حسنگ را به پای دار می‌برند. توصیفات بیهقی در این قسمت داستان را به اوج خود میرساند:

حسنگ را فرمودند که جامه بیرون کش ، وی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد... و برهنه با ازار بایستاد و دستها درهم زده تنی چون سیم سپید و روی چون صد هزار نگار(همان:۱۷۶)

که این توصیفات جاندار و زیبای ترسیم شده ، حاکی از علاقه قلبی بیهقی نسبت به این وزیر شهید میتواند باشد. از دیگر سوی، روی آوردن به بن مایه‌های تراژیک در بسیاری از داستانها و داستان واره‌ها و گزارشهای تاریخ بیهقی جدای از داستان حسنگ وزیر در قسمتهای دیگر این کتاب همچون حکایت افشین و بودلف، مرگ بونصرمشکان، روایت مرگ میمندی قابل بررسیند که همه اینها برای بازآفرینی و بازسازی نمایش و پرداختن نمایش واره های مؤثر و تابناک آماده‌اند.

خاصیت آینگی و عاطفه انگیزی :

یکی دیگر از ویژگیهای زبانی تاریخ بیهقیست : مشخصه‌ای که بسیاری از نویسندگان و شاعران چیره دست معاصر نظیر محمود دولت آبادی و احمدشاملو را وامدار خود کرده است. بیهقی بخوبی توانسته است از این مختصه زبانی احساس خود را درباره حسنگ ابراز کند: برای نمونه به برخی از جملات زرین بیهقی اشاره میکنیم:

از زبان مادر حسنگ:

بزرگا مردا که این پسرم بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان(بیهقی:۱۳۸۹:۱۷۹)

و حسنگ تنها ماند چنان که تنها آمده بود از شکم مادر(همان:۱۷۸)

اینت حسنگ و روزدارش و گفتارش رحمة الله علیه این بود که گفتی مرا دعای نیشابوریان بسازد و نساخت(همان : ۱۷۸)

اگر امروز اجل رسیده است کسی باز نتواند داشت که بردار کشند یا جزدار که بزرگتر از حسین علی نیم(همان : ۱۷۴)

تمثیل :

بیهقی با استفاده از تمثیل همچون دیگر موارد بلاغی، سعی کرده است آن را در دفاع از حسنک و مظلومیت او بکار گیرد.

برای نمونه:

بدان سبب مردمان زبان بر بوسهل دراز کردند که زده و افتاده را توان زد (همان : ۱۶۹)

اینست حسنک و روزدارش (همان : ۱۷۷)

بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در خین امیر حسنک یک قطره آب بود از رودی (همان : ۱۶۹)

عدم تعصب :

سبک‌نویسندگی بیهقی در معرفی شخصیت‌های تاریخی اینگونه است که در عین صراحت جانب انصاف و جوانمردی را منظور میدارد، یعنی صفات ممتاز شخصیت‌های تاریخی خود را چنان که باید بیان میکند و به اعمال و رفتار و اندیشه‌های آنان جان میدهد اما عیوب آنان را هم در پرده بیان میکند.

برای نمونه :

در بیان خصلتهای منفی حسنک:

«... که حسنک عاقبت تهور و تعدی خود کشید.» (همان : ۱۶۹)

و پس از حسنک این میکائیل که خواهر ایاز را به زنی کرده بود بسیار بلا دید و محتتها کشید و امروز برجایست و به عبادت و قرآن خواندن مشغول شده است چون دوستی

زشت کند چه چاره از بازگفتن (همان : ۱۷۶)

بیهقی نه تنها در بیان خصلتهای قهرمانان این داستان جانب انصاف و عدم تعصب را رعایت کرده بلکه در روایت این داستان هم این مهم را گوشزد کرده است، آنجا که میگوید:

«... به هیچ حال چه عمر من به شصت و پنج آمده و بر اثر وی می بیايد رفت و در تاریخی

که میکنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند

شرم باد این پیر را « (همان : ۱۶۸)

بیهقی در شیوه بیان داستان حسنگ وزیر سه ویژگی موافقت خوانندگان در بیان داستان ، عدم طعنه و سرزنش و عدم تعصب و درازگوئی را رعایت کرده است .

آوردن حرف اشاره «این» :

از دیگر ویژگیهای زبانی بیهقیست که سعی کرده است قهرمان داستان خود یعنی حسنگ را ارج بگذارد آوردن حرف اشاره « این » قبل از نام حسنگ به او تشخص میبخشد. بعبارت دیگر بیهقی اغلب موارد بوسهل را بدون لقب ذکر میکند اما آنگاه که به نام حسنگ میرسد یا میخواهد حال و کار او را شرح دهد از او با لقب «این مرد» و یا «امیر حسنگ» یاد میکند :
... در ابتدای این حال بردار کردن این مرد (همان : ۱۶۸)

لاجرم چون سلطان پادشاه شد این مرد بر مرکب چوبین نشست (همان : ۱۶۹)
و بوسهل با جاه و مردم و نعمتش در خین امیر حسنگ ... (همان : ۱۶۹)
اما گاه حرف اشاره « این » برای خوارداشت و تحقیر هم آورده شده است.

برای نمونه:

این بوسهل مردی اما شرارت و زعارتی در طبع وی موکد شده (همان : ۱۶۸)
سایر ویژگیهای زبانی که بیهقی از آنها برای این خیانت دسته جمعی استفاده کرده که از حیث علم معانی هم قابل بررسی است، عبارتند از:
- توطئه دسته جمعی علیه حسنگ با ذکر «ازین قوم»

برای نمونه:

ازین قوم که من سخن خواهم راند یک دوتن زنده اند و در گوشه ای افتاده (بیهقی : ۱۳۸۹ : ۱۶۸)
او رفت و آن قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند (همان : ۱۷۸)
- گاه بیهقی نام قاتلان حسنگ را بخاطر بی ارزش جلوه دادن آنان با ذکر اعداد (یک دوتن) می آورد

برای نمونه:

ازین قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده اند و در گوشه ای افتاده (همان : ۱۶۸)
و گاه نام قاتل حسنگ برای شناساندن او و نفرت از او ذکر میشود:
... یک دو تن زنده اند و در گوشه ای افتاده و خواجه بوسهل زوزنی چند سالست تا گذشته شده است. (همان : ۱۶۸)

سبک بیهقی در داستان حسنگ وزیر از حیث فکری:

همانگونه که پیشتر گفته شد هر موضوع و فکری شکل و قالبی برای تعبیر لازم دارد به عبارت دیگر فکر و اندیشه در قالب جمله مستتر است. تفکر حاکم برین داستان دفاع و حمایت از مظلوم و فاش کردن راز یک خیانت آنهم از نوع دسته جمعی است، گروهی که به سرکردگی بوسهل زوزنی سعی در ازبین بردن حسنگ وزیر دارند ما در ادامه مقاله به ساختگی بودن این توطئه از خلال گفته‌های بیهقی، موضوع را مورد تحلیل و بررسی قرار میدهیم.

نوشته بیهقی درباره بیان تراژیک مرگ حسنگ وزیر آمیخته با صراحت کاملی است که همواره در بیشتر صفحات این کتاب بزرگ به چشم میخورد و بنظر میرسد که در بازگو کردن این داستان غم انگیز و اندوه بار چندان میل و رغبتی ندارد. ابوالفضل بیهقی با مهارت و استادی فصل کتاب خود را با واژه «فصل» در «فصلی خواهم نبشت» آغاز کرده و با بکارگرفتن مکثها و نشانه‌های اضافه، گام به گام متن نوشته خود را پیش برده است. نشانه‌های اضافه و مکثها در واقع جای پای خود او هم هستند او در اینجا بسیار آهسته گام برمیدارد و با شناختی که از او داریم، در واقع در عمق وجود خود میل چندانی به گفتن قصه نداشته است. (محمدی: ۱۳۷۴: ۲۷) نکته ای که ذهن خواننده را بر عدم علاقه بیهقی به گفتن این ماجرا متوجه میکند، مسئله تاریخ نوشتن داستان بردار کردن امیرحسنگ وزیر است.

بیهقی در ابتدای داستان میگوید که این قصه را به سال (۴۵۰ ه. ق.) به روزگار سلطان ابوشجاع فرخ زاد بن مسعود هشتمین پادشاه غزنوی نوشته است، روزگاری که از آن گروه که حسنگ را به ناحق بدار کشیدند یک دوتن زنده بودند و در گوشه‌ای افتاده و خواجه بوسهل زوزنی چندسال است که از دنیا رفته و به پاسخ کارهایی که از او سرزده گرفتار، بنابراین بیهقی میتواند است ناگفته‌ها و پس پرده‌های بردار کردن به ناحق را پس از سالها از آن روز تلخ و از یادرفته‌ها و به دور از اذیتها و آزارها و فشارها بازگو کند و چه زیبا و رندانه، آن روزهای تلخ را بدون هیچ کم و کاست و دروغی به تصویر کشیده است. اما این پرده برداشتن و برملا کردن همراه با احتیاط و محافظه کارانه است. بدون شک ملاحظات زبانی بیهقی و توجهی که به هنگام ادای سخن به احوال مخاطب خویش داشته از هر شاعر

مدیحه پرداز و حرفه‌ای دیگر بیشترست زیرا او بهتر از هر کس بدخویی و نازکدلی ممدوحان و قدرتمندان را میدیده و دائم از آن برحذر بوده است. زبان بیهقی ازین حیث زبانست توأم با احتیاط و با همه تلخیاها و نصیحتها که در سخن درج کرده ، بسیار ملایم و محافظه کارانه است . پیدا شدن ایهام و ابهام در نویسندگی و استفاده از تمثیل و مجاز و بویژه استفاده از القاب و عناوین و صفات توأم با احترام برای ارباب مناصب و بطور کلی قاطبه فرا داستان چیز است که نشانه‌های آشکارش در نثر بیهقی به چشم میخورد. شخصیهایی که بیهقی در این داستان از آنها نام برده و بنوعی با حسنگ یا علیه او بوده‌اند عبارتند از:

- ۱- خواجه بوسهل زوزنی ۲- خواجه عمید عبدالرزاق (پسر خواجه احمدحسن میمندی) ،
- ۳- ابوالقاسم کثیر ۴- خواجه احمدحسن میمندی ۵- عبدوس ۶- بوسهل حمدوی
- ۷- بونصرمشکان ۸- علی رایض ۹- نصر خلف ۱۰- ابوالحسن حربلی ۱۱- میکائیل
- ۱۲- محمود غزنوی ۱۳- مسعود ۱۴- خلیفه بغداد.

از این میان خواجه بوسهل زوزنی، میکائیل، چاکرش علی رایض ، مسعود و خلیفه بغداد دشمنان درجه یک حسنگ معرفی شده‌اند اما بونصرمشکان و خواجه احمدحسن میمندی و بیهقی از کسانی هستند که بنوعی از مرگ حسنگ و بدار زدن او احساس خوشی ندارند و سلطان را از این کار برحذر میدارند و کسانی امثال عبدوس، ابوالقاسم کثیر، علی رایض، نصرخلف، خواجه عمید عبدالرزاق و ابوالحسن حربلی در حقیقت راویان داستانند که بیهقی احوال حسنگ را از آنها جويا میشود. ما در ادامه بحث دو مسئله را از حیث تفکر حاکم بر این داستان پی میگیریم و آن مسئله کینه‌کشی مسعود از حسنگ و دیگر قرمطی نبودن حسنگ است که بیهقی به انحاء مختلف سعی دارد این دو مورد را در ذهن مخاطب بگنجاند .

نکته‌ای که بیهقی در این داستان رندانه و با احتیاط نقل میکند و میتوان از لابه لای سخنان او فهمید مسئله کینه‌کشی زیرکانه مسعود از امیر حسنگ وزیرست . بیهقی در چند جای این داستان از قول مسعود سخنانی نقل میکند که در نگاه اول مسعود را بیگناه جلوه میدهد و مقصر اصلی را بوسهل زوزنی معرفی میکند .

برای نمونه :

امیربوسهل را گفت: حجتی و عذری باید کشتن این مرد را، بوسهل گفت حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و ... (بیهقی: ۱۳۸۹ : ۱۷۰)

امیر گفت تا درین معنی (قرمطی بودن حسنک) بیندیشم (همان : ۱۷۰)

گفته مسعود به بوسهل: گرفتم که در خون این مرد تشنه‌ای، مجلس وزیر ما را حرمت و حشمت بایستی داشت. (همان : ۱۷۵)

گفته مسعود به خواجه احمد حسن میمندی: اختیار آنست که عذر گناهکاران بپذیرم و به گذشته مشغول شوم. (همان : ۱۷۰)

و در امیر میدمید که ناچار حسنک را بردار باید کرد و امیر بس حلیم و کریم بود (همان : ۱۷۰).

اما بنظر میرسد مسعود از حسنک کینه‌ای دیرینه به دل داشت ، از دستاویزها و بهانه‌های سلطان مسعود برای بدار زدن حسنک که بیهقی هم به آن اشاره کرده این بوده که وقتی حسنک در روزگار وزارتش عبدوس را گفته بود «امیرت را بگوی که من آنچه میکنم بفرمان خداوند خود میکنم ، اگر وقتی تخت ملک به تو رسد، حسنک را بردار باید کرد ، لاجرم چون سلطان پادشاه شد این مرد بر مرکب چوبین نشست» (همان: ۱۶۹) ابوالفضل بیهقی در این داستان حماسی - اسطوره‌ای نمیتواند حسنک را که لااقل درین ماجرا بیگناه است بردار ببیند برای همین استعاره زیبا اما پارادوکسی «مرکب چوبین» (تضاد مرکب و چوب و چوبین) را از اعماق ضمیر خود بیرون می آورد و حسنک را بر آن مینشانند تا در اوج شکست از نظر روحی پیروز بماند. بعید نیست که این گستاخیاها و سخنان درشت حسنک در روزگار وزارتش درباره مسعود به همراه تلاشهای حسنک و پدربیان بعد از مرگ محمود برای بر تخت نشاندن محمد - برادر مسعود - و تحریکهای بوسهل مسعود را علیه حسنک ، دست به دست هم داده اند تا مسعود از حسنک کینه سختی به دل گرفت و آنگاه که مسعود پادشاه شد، چون میدانست که بزرگان دربار از جمله خواجه بزرگ احمد حسن میمندی و بونصر مشکان و دیگر بزرگان راضی به کشتن حسنک نمیشوند بدنبال بهانه‌ای دیگر میگشت و آن تهمت قرمطی بودن حسنک بود . از این و آن میپرسید بلکه سرخن و بهانه‌ای برای کشتن حسنک بدست آورد از همین روی با خواجه بزرگ

احمد حسن میمندی و بونصر مشکان رای زنیها کرد . بعید نیست بوسهل زوزنی که مسعود را علیه حسنگ با همین تهمت قرمطی بودن تحریک میکند ، به مذاق مسعود خوش افتاده باشد ، لاجرم کارها را برای بدار زدن حسنگ به بوسهل سپرد و دستش را درین باب باز گذاشت ، به ناگزیر دو مرد پیک راست کردند - به دروغ - با جامهٔ پیکان که از بغداد آمده‌اند و نامهٔ خلیفه آورده که حسنگ قرمطی است و او را بردار باید کرد . امیر مسعود برای اینکه خود را درین قضیه بظاهر بیگناه جلوه دهد ، قصد شکار سه روزه میکند و خلیفه شهر را دستور میدهد که بر کران مصلای بلخ داری بزند . بنابراین ازین جملهٔ اخیر بیهقی برمی آید که مسعود برای بدار زدن حسنگ بی تقصیر نبوده و ماجراها را پنهانی دنبال میکرده است . بیهقی از سخن احمد جامه‌دار که از قول مسعود برای حسنگ - در هنگام بدار زدنش - جمله‌ای نقل کرده است ، نکته‌ای ظریف فهمیده میشود ، سخن اینست «این آرزوی تست که خواسته بودی که چون پادشاه شوی ما را بردار کن ما بر تو رحمت خواستیم کرد اما امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده ای و به فرمان او بردار میکنند» (بیهقی: ۱۳۸۹ : ۱۷۷)

مسعود با این سخن میخواست خود را بیگناه جلوه دهد تا دهان طاعنان بر مرگ حسنگ را ببندد و از دیگر سوی ، بردار زدنش را شرعی جلوه دهد که چون خلیفه او را قرمطی خوانده بردار میکنند . البته سکوت حسنگ در روز بدار کشیدنش پس از شنیدن این سخن میتواند حاکی از دروغ بودن و به هیچ گرفتن ترحم مسعود و ساختگی بودن سخن خلیفه باشد . و نکته پایانی که به بررسی آن خواهیم پرداخت مسئله قرمطی بودن یا نبودن حسنگ است : «قرامطه از انشعابات فرقه اسماعیلیه منسوب به مردی به نام حمدان قرمط بودند . آنان نه تنها در بین النهرین و خوزستان بلکه در انقلابات بحرین ، یمن و شام نیز دست داشتند و خطر بزرگی برای خلافت عباسی به شمار میرفتند . پیشوایان قرامطه بیشتر ایرانی بودند و در سال (۲۸۸ ه.ق) لشکریان خلیفه را در بیرون بصره بکلی درهم شکستند» (مشکور: ۱۳۷۴ : ۳۵۸)

بنابراین این فرقه خطر بزرگی برای خلفای عباسی بغداد محسوب میشد و چون از طرفی با فاطمیان مصر در ارتباط بودند، خلفای عباسی احساس خطر بیشتری میکردند. لذا والیان و حاکمانی که از جانب خلفای عباسی در ایران حکومتی بدست داشتند و یا بنوعی با بغداد در ارتباط بودند، بدستور خلفاء، قرمطیان را دستگیر و یا اعدام میکردند. بنابراین قرمطی بودن در قرن چهارم بویژه در روزگار غزنویان، گناه بزرگی محسوب میشد و هرکس را که میخواستند بنوعی از میان بردارند، تهمت قرمطی بودن بر او مینهادند اما گناهی که حسنگ را بدان دستاویز بدار زدند بدلالی چند از خلال گفته‌های بیهقی تهمتی بیش نبود. بنابراین گفته بیهقی داستان از این قرارست آنگاه که حسنگ سالی امیر الحاج بود و حاجیان را از مدینه به وادی القری برد و خلعت مصریان گرفت و از موصل راه گردانید و به بغداد نشد و خلیفه را به دل آمد که مگر محمود فرموده است. نامه ای به محمود نبشت و حسنگ را قرمطی خواند محمود که بهیچ وجه این تهمت را در باب حسنگ بر نمیتابید طی سخنانی درشت و از سر قدرت خطاب به بونصر گفت «به این خلیفه خرف شده بیاید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی میجویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردار میکشند و اگر مرا درست شدی که حسنگ قرمطی است خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابرست و اگر وی قرمطی باشد من هم قرمطی باشم» (بیهقی: ۱۳۸۹: ۱۷۲) این در حالیکه سلطان مسعود از اینکه به چه حجت و عذری باید حسنگ را بدار کشد مرددست. بهمین دلیل از این و آن درین باب میپرسد بلکه سرنخی علیه حسنگ بدست آورد، نه بونصر مشکان و نه احمدحسن وزیر هیچکدام قرمطی بودن حسنگ را تأیید نمیکنند و نمیپذیرند و مسعود را از کشتن حسنگ برحذر میدارند. آنگاه که مسعود بر زبان عبدوس پیغامی درباره قرمطی بودن حسنگ به خواجه احمد حسن میگوید برای درگیر کردن او درین مسئله، خواجه احمد زیر چنین باری نمیروود و به عبدوس میگوید «بوسهل زوزنی را با حسنگ چه افتاده ست که چنین مبالغتها در خون او گرفته است» (همان: ۱۷۱) چنین مبالغتها پیش از، در خون او و نه پس از آن، در بردارنده پیام و نکته بیانی

ویژه‌ایست در اینجا مهم کار بوسهل و مبالغتهای اوست نه مسائل دیگر، علاوه بر این در اینجا هم باز از «های جمع» برای نشان دادن زیاده‌رویهای بوسهل استفاده کرده است از طرف دیگر در خود واژه مبالغه هم نوعی زیاده‌روی هست و خلاصه بوسهل با این تمهیدها بتدریج همانگونه شناخته میشود که بوده است. دلیل محکمتر بر ساختگی بودن این تهمت گفته حسنگ در جلسه‌ای است که همه بزرگان مملکت و از جمله بوسهل زوزنی حضور دارد. وقتی حسنگ را از حرس به دادگاه بردند تا اموالش را به نام سلطان قباله کنند، خواجه بزرگ احمد حسن بگونه‌ای نرم و با احترام با خواجه امیر حسنگ وزیر سخن میگوید که بوسهل طاقت اینگونه سخن گفتن و مشافهه محترمانه احمد حسن با حسنگ را ندارد و میگوید: «خداوند را گرا کند که با چنین سگ قرمطی که بردار خواهند کرد به فرمان امیر المؤمنین چنین گفتن... حسنگ گفت: سگ ندانم که بوده است خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت جهانیان داند جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگست اگر امروز اجل رسیده است کس از من باز نتوانست داشت که بردار کشند یا جز دار که بزرگتر از حسین علی نیم... اما حدیث قرمطی به از این باید که او را باز داشتند بدین تهمت نه مرا و این معروفست، من چنین چیزها ندانم» (همان: ۱۷۴). «حسنگ با گفتن «من چنین چیزها ندانم» ادعا میکند که نه تنها قرمطی نیست بلکه حتی نمیداند که قرمطی یعنی چه و چنان که می بینیم در این جاهم در بکار گرفتن زبان، ظریفه بیانی ویژه‌ای در کار بوده است. من قرمطی نیستم یک چیز است و من چنین چیزها ندانم (یعنی من نمیدانم قرمطی چیست) چیزیست از بیخ و بن متفاوت با آن (محمدی: ۱۳۸۴: ۱۴۷) آیا سخن صریح و محکم حسنگ، دفاعی استوار برای تبرئه ازین تهمت نمیتواند باشد؟! به هر روی بیهقی رندانه حسنگ وزیر را ازین تهمت برکنار میداند و در حقیقت او را شهید تهمتها، حسادتها و کینه‌کشیها تصویر میکند این دلایل عبارتند از: ۱- سخنان محمود مبنی بر قرمطی نبودن حسنگ ۲- عدم اطلاع بونصر مشکان و احمد حسن میمندی درین باب ۳- دفاعیه محکم حسنگ در مجلس وزیر احمد حسن میمندی. به هر روی این گفته‌ها ساختگی بودن این تهمت را بازگو میکند.

سخنانی که بیهقی در ساختگی بودن این تهمت از قول احمدحسن میمندی و بونصر مشکان و دیگران نقل میکند، حاکی از توطئه علیه حسنک وزیرست. سخنان خواجه احمدحسن درین مورد عبارتند از:

- بوسهل زوزنی را با حسنک چه افتاده است که چنین مبالغتها درخون او گرفته است (بیهقی: ۱۳۸۹: ۱۷۱) با تکیه بر واژه مبالغتها
 - این مقدار شغری را چه دردل باید داشت (همان: ۱۷۱)
 - من از خون همه جهانیان بیزارم (همان: ۱۷۱)
 - تا خون وی و هیچ کس نریزد البته که خون ریختن کار بازی نیست (همان: ۱۷۱)
 - در راه مرا گفت که: عبدوس تا بتوانی خداوند را بران دار که خون حسنک ریخته نیاید که زشت نامی تولد گردد (همان: ۱۷۲)
- و مسئله مهمتر اینکه خلیفه را برآن داشتند و خبرهای متناقض به او میدادند تا حسنک را قرمطی خواند. وگر نه خلیفه بغداد خود هم در این مورد یقین داشت که حسنک قرمطی نیست، این مورد اخیر را بیهقی از زبان استادش بونصر مشکان بازگو میکند:
- ... ولیکن خلیفه را چند گونه صورت کردند تا نیک آزار گرفت واز جای بشد و حسنک را قرمطی خواند (همان: ۱۷۲)
- ... که امیر را نیک دردآمده بود که حسنک را قرمطی خوانده بود خلیفه (همان: ۱۷۴)

نتیجه:

بنابراینچه در سطور پیشین نوشته آمد این هنر سبکی بیهقی است که همچون مورخ وادیبی منصف، از تمام ابزارهای سبکی، زبانی و بلاغی برای دفاع حسنک استفاده میکند بدون اینکه پروای کسی را در بیان حقایق داشته باشد ماجرای حسنک را مانند تابلوی جاندار، خیره کننده و غمبار برای آیندگان ترسیم میکند و هرگاه سخنی از حسنک بمیان می آید یا داستانی در ارتباط با او نقل میکند، در جای جای سخنانش با احترام خاصی از حسنک سخن میگوید و علاقه درونیش را با شگردهای مختلف نسبت به شخصیت حسنک بیان میکند و همه کسانی را که در بدار زدن حسنک مستقیم و غیرمستقیم دخیلند، رندانه مینکوهد، حتی سلطان مسعود که بظاهر در بدار زدن حسنک نقش مستقیمی نداشت بلکه

پنهانی ماجراها را دنبال میکرد و رندانه خود را در ماجرای حسنگ بی تقصیر جلوه میداد نتوانست از زیر تازیانه سخنان طنزآمیز بیهقی در امان بماند بیهقی نه تنها بوسهل و همراهانش را که در بر دار کردن حسنگ دخیل بودند مینکوهد بلکه دستهای پنهان اما آلوده سلطان مسعود و خلیفه عباسی را هم درین جنایت انسانی بی تأثیر نمیداند و حسنگ را شهید راه کینه‌ها، تهمتها، حسادتها و همه صفات رذیله انسانی که در شخصیت و اخلاق بزرگان آن روزگار رسوخ کرده بود، معرفی میکند. و البته اینگونه دفاع کردن و جانبداری در حمایت فردی مظلوم و در عین حال بزرگ همچون حسنگ از هنرهای ظریف و ویژگیهای سبک نویسندگی بیهقیست. نا گفته پیداست که هنر سبکی بیهقی در این ابراز علاقه و احترام در جای جای این کتاب ارزشمند همچون مرگ بونصر مشکان و احمد حسن میمندی وزیر نیز نمونه‌هایی از این دست هستند. به این ترتیب در این داستان با اشخاصی رو به رو میشویم که آنان را به مدد نکته بینی و حسن بیان بیهقی بتدریج میشناسیم و به همان ترتیب که داستان پیش میرود، از خلال سطور آن با روحيات و کردار هر یک از آنان آشنا میشویم.

یاداشتها :

۱- گوینده این دو بیت معلوم نشده است خلاصه معنی اینست که هرگاه از جلو چشم انسان پرده برداشته شود میبند که دنیا جای اقامت نیست. و چگونه ممکنست باقی بودن انسان در دنیا در صورتی که بقای آدمی به وسایل فنا حاصل میشود! این همان مضمونی است که در رباعی منسوب به خیام آمده است که :

برخیز و مخور غم جهان گذران بنشین و جهان به شادمانی گذران
گر دور زمانه را بقایی بودی نوبت به تو خود نیامدی از دگران

مقصود بیت دوم است. شیخ اجل سعدی شیرازی میفرماید (کلیات، ۸۲۳) :

تا نگیرد یکی به ناکامی دیگری شادکام نشیند

حبیب اللهی، «ماخذ اشعار عربی تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، ص ۵۵۲.

۲- با دربیغ نام این شاعر آزاده نیشابوری که در آن شرایط مهر خود را نسبت به حسنک مبعوض و مقتول دستگاه غزنویان، ابراز داشته و او را مرثیه گفته، شناخته نشده است (ضیاءالدین سجادی، «تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، ص ۲۲۸ و باسورث، «شواهد شعری در تاریخ مسعودی»، نامه فرهنگستان، دوره هفتم، شماره اول (خرداد ۱۳۸۴)، ص ۱۷۳). شاید بیهقی هم به ملاحظات سیاسی نام او را نیآورده و در واقع راز قضیه را آشکار نکرده است. (تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر یاحقی و مهدی سیدی، ۱۳۸۸، ج دوم: ۹۷۰)

فهرست منابع:

- ۱- بهار، محمد تقی (۱۳۷۳)، سبک‌شناسی، جلد اول، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۵)، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۳- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، شرح و توضیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات مهتاب.
- ۴- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، ۲ جلد، تهران: انتشارات سخن.
- ۵- رضی، احمد (۱۳۸۷)، بیهقی پژوهی در ایران، چاپ اول، رشت: انتشارات حق شناس.
- ۶- رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۸۵)، دیوان رودکی سمرقندی، سعید نفیسی، ی. براگینسکی، تهران: انتشارات نگاه.
- ۷- سجادی، ضیاءالدین (۱۳۷۴)، تحقیق در اشعار و امثال تاریخ بیهقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۸- شفیعی، محمد (۱۳۷۴)، تراژدیهای تاریخ بیهقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۹- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، کلیات سبک‌شناسی، چاپ سوم، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۱۰- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶)، سبک‌شناسی نثر، چاپ اول، تهران: نشر میترا.
- ۱۱- فرزام، حمید (۱۳۷۴)، ارزش اخلاقی تاریخ بیهقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۱۲- محمدی، عباس قلی (۱۳۸۴)، بنیانهای استوار ادب فارسی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۱۳- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۲)، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه کاظم مدیر شانه چی، مشهد: انتشارات آستان قدس.